@MyAnimes

Transmigrated into a School Idol and Forced to Do Business

آیدول مدرسه شد و مجبور به معامله شد

مترجم: Ah Xia

سایت: Myanimes.ir

گروه: T.me/MyAnimes

کپی و نشر این ترجمه‌ها، حتی با ذکر منبع، اکیدا ممنوع!!فقط و فقط فایل ترجمه رو از مای‌انیمه خریداری و دریافت کنید و در صورت مشاهده کپی، به مسئولین گزارش بدید.

@MyAnimes

فصل دوم

ناگهان یو بایژو چند ثانیه مکث کرد.

دانش آموزان کلاس خرخر کردند.

«چرا یو شائو[1] رو انتخاب کرد؟ سوال به قدری سخته که کلاس ما نمی تونن اون رو حل کنن، چطور یو شائو می تونه شانس بیشتری برای حلشون داشته باشه؟»

«هه، این زبون سمی سعی می کنه که دوباره یو شائو رو شرمنده کنه.»

چنگ جیاهویی چوب آموزشی را محکم به میز کوبید و با سخت گیری به کلاس گفت: «هر کسی که در موردش غر بزنه، میفرستمش تو راه رو تا روی یه پاش وایسته.»

با شنیدن این سخن، کلاس ناگهان در سکوت فرو رفت.

---

[1] [مترجم: "少" : "俞少 /شائو" عنوانیه که برای پسر یه خانواده ثروتمند بکار میره، پس بچه ها یوبایژو رو چیزی شبیه به "ارباب جوان یو" صدا می کنن.]

@MyAnimes

چنگ جیاهویی در فضای ساکت کلاس ایستاد و کاملا راضی به نظر می‌رسید، سپس چوب آموزشی خود را بلند کرد تا به یو بایژو اشاره کند. «تو، بیا و سوال رو حل کن.»

یو بایژو بدون ذره ای ادب به چوب آموزشی‌ای که به سمتش نشانه گرفته شده بود خیره شد. گرچه او می‌دانست کسی که چنگ جیاهویی هدف قرار داده است، مالک اصلی بدن است و نه خودش، اما هنوز احساس ناراحتی می‌کرد.

صندلی اش را ترک کرد و به تخته رفت.

تو گاومینگ از چنگ جیاهویی عصبانی شد و دندان هایش را به هم فشار داد. چنگ جیاهویی به وضوح نقشه کشیده بود که رئیسشان را تحقیر کند. به عنوان معلم کلاس، او قطعاً از سطح دانش رئیسشان آنها آگاه بود، اما همچنان از او خواست تا این سؤال فوق العاده سخت و تخصصی را حل کند. واضح بود که او از این فرصت برای ایجاد مشکل برای رئیسشان استفاده می کند.

لعنتی!

@MyAnimes

یو بایژو به سمت تخته سیاه رفت، یک تکه گچِ بلند برداشت و به سوال نگاه کرد. این سوال در واقع در سطح فوق العاده ای در نظر گرفته می‌شد. همانطور که سایر دانش آموزان گفته بودند، بسیار پیچیده بود.

شخصیت اصلی، یک دانش آموز بی هوش بود و چنین سوال دشواری برایش قابل حل نبود.

یو بایژو در مورد نحوه رسیدگی به این موضوع دچار سردرگمی شده بود، اما در پایان گچ رو دوباره در جایش قرار داد.

به محض اینکه گچ به جای خود برگشت، صدای تند چنگ جیاهویی از کنارش بلند شد. «نمیتونی انجامش بدی؟»

یو بایژو وقت جواب دادن نداشت، چنگ جیاهویی صدایش را بلند کرد. گفت: «اگه نمیتونی این کار رو انجام بدی پس چرا هنوز اینجایی؟»

یو بایژو چشمانش را بست و برگشت تا به جایش برگردد، اما چند قدمی بیشتر برنداشته بود که شنید که چنگ جیاهویی صدای سمیش را برای دانش آموزان بلند کرد. «همه باید همیشه با دقت به آموزش‌های کلاس توجه کنن، در غیر این صورت همه دقیقاً مثل یو بایژو، حتی توی بازداشتگاه هم جلوی تخته سیاه

@MyAnimes

وایمیستن و مثل احمقا فقط بهش زل میزنن. اون یه نمونه وحشتناک از بازنده‌هاست، بدترین نمونه!»

چوب آموزشی را به میز کوبید و صدایی تند ایجاد کرد. یو بایژو راه رفتن را متوقف کرده بود.

تمام کلاس جرات نمی‌کردند صدایی در بیاورند.

چنگ جیاهویی به یو بایژو که در راه بازگشت به سمت میزش مکث کرده بود، خیره شد. «اون وسط وایسادی که چی؟ عجله کن برگرد و روی صندلیت بشین!»

یو بایژو دوباره رو به او ایستاد و به چنگ جیاهویی نگاه کرد. «ببخشید معلم. به نظر می رسه تازه یادم اومد که چطور این رو حل کنم.»

چنگ جیاهویی برای لحظه ای در سکوت حیرت زده شد، سپس از یو بایژو پرسید: «مطمئنی که تازه یادت اومده؟»

یو بایژو پاسخ داد: «مطمئن نیستم، اما امتحان کردنش ضرری نداره.»

@MyAnimes

چنگ جیاهویی که عصبانی شده بود گفت: «زمانی که توی این کلاس درس می گذرونیم ارزشمنده، فکر میکنی فقط به این دلیل که می خوای میتونی تلاش کنی؟»

یو بایژو احساس درماندگی می کرد و در قلبش فکر می کرد، ‹هن؟ این یارو یه تختش کمه؟ میفهمه چی داره میگه؟ هر کی که بخواد میتونه!› او پرسید: «پس اگه معلوم شه که جواب رو می‌دونم چه چیزی به دست میارم؟»

چنگ جیاهویی نگاهی به ساعتش انداخت. «اگه خیلی مطمئن هستی، پنج دقیقه بهت فرصت میدم. با این حال، اگه نتونستی در عرض پنج دقیقه این کار رو انجام بدی و در نهایت وقت همکلاسی‌هات و تلف کنی، باید با کمال میل به عنوان تنبیه توی راهرو بایستی. موافقی؟»

در ظاهر، به نظر می رسید که چنگ جیاهویی نسبت به سایر دانش آموزان محتاطانه رفتار می کند، اما در واقع، یو بایژو را کاملا هدف قرار می دهد.

دانش آموزی گفت: «اگه بتونه این کار رو انجام بده چی؟»

چنگ جیاهویی خفه شد و به دانش آموزی که صحبت می کرد و اکنون در حال عقب نشینی بود، خیره شد.

@MyAnimes

یو بایژو با چنگ جیاهویی روبرو شد. «موافقم. اما، اگه در نهایت تونستم به این سوال جواب بدم، باید از من عذرخواهی کنی.»

این نه تنها در ازای رفتار بی ادبانه ای بود که با او شد، بلکه برای تنبیه کردنشم بود.

«تو!» چنگ جیاهویی انتظار نداشت که یو بایژو چنین درخواستی داشته باشد. چهره او برای مدتی به رنگ‌هایی بین آبی و سفید تغییر کرد.

اما آنها قبلاً در جاده به این نقطه از تباهیت رسیده بودند، بنابراین چنگ جیاهویی چاره ای جز موافقت نداشت. این شرط بندیِ بین این دو، توجه همه را به خود جلب کرده بود و حتی دانش آموزانی که قبلا چرت زده بودند هم اکنون کاملاً بیدار بودند.

یو بایژو به سکو بازگشت اما هنوز حل سوال را شروع نکرده بود.

دانش‌آموزان پشت سر او نمی‌توانستند عصبی نباشند، اما چنگ جیاهویی که در کنارش ایستاده بود، روحیه اش از تنش اولیه آرام آرام، آرام شد. او فقط به طور موقت از حرکت یو بایژو مبهوت شده بود.

@MyAnimes

حتی اگر هوشی نداشت، هنوز یک دانش عمومی بود. همه میدانستند که در سطح یو بایژو، پاسخ به این سوال غیرممکن است. او فقط روی صحنه ماند زیرا مغرور بود و نمی خواست شکست را بپذیرد.

همش *زنگ خطر کاذبه بابا*.

چنگ جیاهویی نگاهی به زمان انداخت. دو دقیقه دیگر گذشته بود. او به آرامی جرعه ای آب نوشید و سپس با حالتی شاد پرسید: «یو بایژو، فقط سه دقیقه باقی مونده. مطمئنی که میتونی اون رو حل کنی؟»

یو بایژو جوابی نداد.

چنگ جیاهویی دستانش را به هم گره کرد. «بذار بهت توصیه کنم کنم: اگه نمی تونی این کار رو انجام بدی یا اگه عجله نداری، وقت بقیه رو تلف نکن...»

همانطور که چنگ جیاهویی صحبت می کرد، دید که یو بایژو گچ را برداشته و شروع به پاسخ دادن کرد.

چنگ جیاهویی کمی اخم کرد.

@MyAnimes

در دو دقیقه گذشته، یو بایژو فرمول را در ذهن خود مرتب کرده بود.

چنگ جیاهویی در ابتدا نگرش خوبی داشت، اما پس از نگاه کردن به فرمول محاسبه ای که یو بایژو نوشته بود، حالت صورت او ناگهان وحشت‌زده شد.

دانش آموزان کلاس مات و مبهوت بودند.

«خدای من، یو شائو می تونه این کار رو انجام بده؟»

«اون واقعاً در حال خرابکاری نیست؟»

«حتی اگه اون واقعاً در حال خرابکاری باشه، این سرعت براش زیادی سریعه... حرکت حرفه ای دستاش که فرمولا رو مینویسه ببین!»

حرکات گچ یو بایژو، حتی یک لحظه هم قطع نشد. دستخطش زیبا و نوشته‌هایش روان بود.

در مقابل چشمان ناباور همه، سریع جواب را نوشت. در این زمان، تنها یک دقیقه از محدودیت زمانی پنج دقیقه باقی مانده بود.

@MyAnimes

حرکات گچ را متوقف کرد و سرش را به عقب برگرداند و با حالت سفت‌شده‌ی چنگ جیاهویی روبرو شد و گوشه دهانش را بالا آورد. «استاد، میشه جواب و بررسی کنی؟»

چنگ جیاهویی به راه حل صحیح بر روی تخته سیاه خیره شد و نتوانست جلوی انگشتانش را که چوب آموزشی را گرفته بودند، بگیرد تا شل نشوند.

این چگونه ممکن بود؟ این سوال، سطح فوق العاده ای بود که او به طور خاص در مجموعه سوالات کنکور پیدا کرد. با سطح هوش یو بایژو، چگونه می توان آن را حل کرد؟ علاوه بر این، کار بر روی سوال در واقع مختصرتر از آنچه در مجموعه سوال ارائه شده بود، بود.

چهره چنگ جیاهویی خاکستری شد.

یکی از دانش آموزان پشت سر او با صدای بلند پرسید: «معلم چنگ، جوابی که یو شائو داده درسته یا نه؟»

چنگ جیانگهویی برای چند ثانیه یخ زده بود. با چهره ای سفت و سرد، پاسخ داد: «...درسته.»

@MyAnimes

دانش آموزان شروع به هم‌همه کردند.

«لعنت، یو شائوی دروغگو!»

«یو بایژو یه نابغه علمی کشف نشدست!!»

«یو-شائو! کراشه من!»

«من عاشق زورگوی سلطه گر مدرسم!»

چیزی که چنگ جیاهویی نمی‌دانست، این بود که یو بایژو به‌عنوان یک فارغ‌التحصیل ارشد، که زندگی روزانه‌اش شامل مطالعه بی‌وقفه بود، اخیراً سؤالی را که هم‌اکنون حل کرده بود، مطرح کرده بود. و در دنیای اصلی او، نتایج امتحان ورودی کالج یو بایژو را می توان به عنوان رتبه برتر یا رتبه اول در نظر گرفت.

چنگ جیاهویی چوب آموزشی را در دستش فشرد، نفس عمیقی کشید و دوباره سعی کرد تا وحشت روی صورتش را بپوشاند. با این حال، پس از انجام این کار،

@MyAnimes

یو بایژو به او یادآوری کرد: «معلم، ما شرط بندی کردیم و تو شکست خوردی. گفتی از من عذرخواهی می کنی.»

با شنیدن این حرف، چهره چنگ جیاهویی ناگهان زشت‌تر از آن شد که نمی‌توان به آن نگاه کرد و تمام صداهای پشت سر آن دو متوقف شد.

یو بایژو منتظر بود و کل کلاس تماشا می کردند. چنگ جیاهویی چاره ای جز سوار شدن بر ببر نداشت.[2] او چوب آموزشی را در دستش گرفت و در نهایت فقط توانست کلمه عذرخواهی را از بین دندان های فشرده اش، بیرون دهد.

در طول استراحت، تو گاومینگ به سمت یو بایژو آمد تا درباره چنگ جیاهویی ناله کند. یو بایژو ناخودآگاه سری تکان داد.

«بچه ها متوجه شدید که هه یان امروز بعدازظهر توی کلاس نبود؟»

«آره، اینطور به نظر می رسید.»

«چه شگفت‌انگیز، حتی شوئه‌با کلاس رو ترک می‌کنه؟»

---

[2] چاره ای جز این نداشت که آبروش رو به خطر بندازه

@MyAnimes

«چه چیزی راجب شوئه‌با خوبه؟ با این شخصیت عبوس و همیشه گوشه گیرش، حس وجودش خیلی کمرنگه. ببینید، حتی معلم هم صداش نمیکنه.»

با شنیدن انتقاد چند نفر از هه یان، یو بایژو گوش هایش را تیز کرد.

هه یان... آیا آن پسری نبود که میزبان اصلی در ظهر به یک کلاس خالی ربوده بودش تا کتکش بزند؟ آن پسر هم کلاسیش بود؟

در این زمان، تو گاومینگ نیز به طور اتفاقی با او در مورد هه یان صحبت می کرد. «رئیس، هه یان امروز بعدازظهر به کلاس نیومد. به نظرت ممکنه امروز بعدازظهر خیلی از ما ترسیده باشه که جرات حضور تو همون کلاس رو نداشته باشه؟»

یو بایژو نگاهی را که هه یان قبل از ترک کلاس خالی به او کرد، به یاد آورد و احساس کرد که شخصیت پسر نباید به اندازه آنچه که تو گاومینگ فکر می کرد، ضعیف باشد.

یو بایژو ناگهان کمی در مورد این شخص کنجکاو شد، بنابراین به سر تو گاومینگ کوبید و از او سؤال کرد.

@MyAnimes

«در مورد هه یان می‌پرسی؟ اون پسر خلق و خوی عجیبی داره و شخصیتی کاملا تنها. اون همیشه تنهاست و دوست نداره چهره‌ش رو نشون بده. بعضی از مردم حدس می‌زنن که اون نسبت به قیافه‌اش احساس ناامنی می‌کنه، پس جرات نشون دادن ظاهرش رو نداره.»

تو گاومینگ کار را تمام کرد و سپس واکنش نشان داد: «صبر کن، نه، رئیس... چرا از من درباره هه یان می‌پرسی؟ کسی که از بیشتر از همه میدونه، تو نیستی؟»

یو بایژو سرگردان شد، سپس گفت: «درسته، من به وضوح می دونم. فقط می‌خواستم ببینم تو هم همینطور هستی یا نه.»

تو گاومینگ به پاهایش سیلی زد. «خب، من این رو به وضوح می دونم: هه یان یه عجیب و الخلقه‌ست، و این چیزیه که کل مدرسه ازش آگاهن.»

یو بایژو با لحنی نیمه شک و نیمه تایید گفت: «هه یان، شهرتش بده؟»

تو گاومینگ فقط لحن مثبت را در گوش هایش شنید و پاسخ داد: «این وحشتناکه. هه یان، این شخص، اون فوق العاده برای چشم ناخوشاینده. برای

@MyAnimes

تکیه به حفظ وجهه "دانشجوی برتر"، اون پسر بیش از حد به خودش فکر می کنه.»

یو بایژو این کلمات را شنید و متحیر شد.

او ناگهان احساس کرد که سایه ای از بدی خودش را روی هه یان می بیند و می توانست کمی همدردی را در قلبش حفظ کند.

پس از پایان مدرسه در بعدازظهر، دانش آموزان ساکن در خوابگاه، شروع به دویدن سمت کافه تریا کردند در حالی که دانش آموزان روزانه، کسانی که خانه‌های خود را داشتند، شروع به رفتن خانه کردند.

امروز عصر جلسه ای در مدرسه برگزار می شود، بنابراین دانش آموزان مجبور نیستند در کلاس‌های عصر خودآموز شرکت کنند.

میزبان اصلی یک دانش آموز روزانه در کتاب بود. از آنجایی که او پیشینه خانوادگی خوبی داشت، هر روز رانندگانی تعیین شده بودند که او را بیاورند و ببرند.

@MyAnimes

بعد از مدرسه، یو بایژو به سمت دروازه مدرسه رفت. از آنجایی که عجله داشت، در نیمه راه به طور تصادفی با یک دانش آموز پسر برخورد کرد. پسر موهای مشکی داشت، چهره‌ای زیبا داشت و لباس مدرسه‌اش تمیز و مرتب بود. بعد از عذرخواهی رفت.

پسر پشت سرش، به سمت یو بایژو نگاه کرد. شخصی که کنارش بود، متحیر جلو رفت و گفت: «لی شائو، امروز یو بایژو چش شده؟ چرا به نظر می رسه که اون تو رو نمی شناسه؟»

لی بِی چشمانش را به سمت پسری که به آرامی دورتر می رفت، چرخید. چشمانش ریز شد.

وقتی یو بایژو به دروازه مدرسه رسید، ماشینی از قبل منتظر او بود.

مایباخ مشکی رنگ، بسیار چشمگیر به نظر می رسید.

یو بایژو سوار ماشین شد.

ماشین دور شد و مدرسه را پشت سر گذاشت. مقصد نهایی، یک ویلای مجلل قابل مقایسه با یک قلعه بود.

@MyAnimes

بعد از اینکه راننده یو بایژو را به داخل حیاط فرستاد، ماشین را به گاراژ برد.

از آنجایی که اطلاعات مقدماتی رمان گیر کرده بود، یو بایژو با بسیاری از چیزها مانند ویلای مجلل روبروی خود و مانند ظاهر والدین صاحب اصلی آشنا نبود.

او نمی دانست والدین میزبان اصلی چه شکلی هستند یا چه نوع شخصی هستند. یو بایژو فقط امیدوار بود که آنها مهربان باشند.

یو بایژو که به این فکر می کرد که به زودی والدینش را میبیند، نمی توانست استرس نداشته باشد.

سعی کرد آرامشش را به دست آورد. به سمت در رفت و به زنگ در رسید.

در عرض ده ثانیه در باز شد.

آن طرف در، مرد جوانی تقریباً هم قد یو بایژو، با پوست روشن و ابروهای ملایم، و به احتمال زیاد در اوایل بیست سالگی ایستاده بود.

@MyAnimes

یو بایژو مات و مبهوت کنار در ایستاده بود. او در میان اطلاعات موجود در ذهن خود، درباره این فرد جستجو کرد. اما تلاش او بی نتیجه ماند.

یو بایژو در مورد آن فکر کرد. مالک اصلی به نظر تک فرزند بود، پس این شخص باید برادر، خانواده، همسایه یا چیزی شبیه به آن باشد...

هر چی... فقط مودبانه صداش کن گه‌گه.

یو بایژو با این فکر، جسورانه شروع به صدا زدن کرد: «گه...»

008: «بابا صداش کن.»

یو بایژو: «بابا!!!»

مترجم: یکی قراره با خانوادش ملاقات کنه (◕‿◕)♡

این اثر متعلق به مای‌انیمه‌ست کپی ممنوع :)